

فینال عزیزم سلام

امیدوارم ساد و پرکار و امیدوار باشی خیار که منی چند ماه است از تاریخ ماهت میگذرد و به عفت گرفتار گام  
 نتوانم تا بیخی بنویسم. اولاً من در صحبت تلفنی که نخستین بار بودی از یک سال صداقت ما شنیدم فینال بیرون  
 آمدیم به شوخی نفسم تو جهان دختر ۱۳ ساله ای یعنی در فینال من همان طور کفنه و ساد این و من محبت با دوستان  
 نزدیک تو می کنم تا بخندند و شاید لحظه ای غم در آفرایش کنند. حال شما چگونه است؟ اگر بصر کرده اند شما دام  
 و اما در زندگی تلفنی نفسم که روزی از آن در تصادف ما من صد روزم رخم شده و مانند بیهوشی تو آنم از خانه  
 خارج شدم و ترا ببینم و خوشتر کنم پس من بیانی که نیامدی یا نشد با منی. یاد آن قیافه شب ۲۱ رونی  
 هم نمیشد تو آنم بروم در جمع اما بدیع و دوستانم را با بلبلت؟ منی که رسانده بودی فرستادم و از نواد و دفتر آ منی که  
 فرستادی، سگ می کنم.

در ماه روئنه بدیع برای ۱۴ رونی بار در بیمارستان لیدی شد (در اردیبهشت) هم از آنجا لیا آمد که حالا حاضر است  
 و پسر ساد که دید بر آن نیاز دارد.

ضایعی می خورم ترا بستم و ضمناً دو جلد نفعه صفحه ای که به اصطلاح دوران شوهر است به تو بدم تا کنی  
 با کار ادبی و شوخی ام آشنا شوی. چه باب که با جد ما کردی که زانه در است پنجاه سال در مهاجرت که از نو دوری  
 از یار و یار را تحمل کرده تا در برابر ظلم و ستم و توهین حکم گزاران در روز و امر در سر فرود نیازی که  
 نیاید و دو چ باد همی برای او به از این است که آنکه که نسل من تو هستی مگوئی "به نظری راه دورم از ادبی و  
 آزادگی در آید این قاطع در مقابل دشمنان و دوانغ از ادبی است" آفری!

دین همان بدف است کسی زندگی زانه و عقده شلو و بوره دیت. از این است که از نسل محروم  
 و مبارز ما به شو بازارانی را آئی خواه رسید، که امیدوارم پسر فرزند باشید  
 فینال جان، دفعه دیگر دفتر شوای تازه ام که زیر چاپ است برایت میفرستم. البته  
 اگر بایستی این نامه را بگویم که بدانم تا نیت عوض نشده.

ساده و موفقی باس  
 زانه